

ورود به هزاره سوم از دروازه آتش*

فرخ امیرفریار

هم پیمانان؛ امریکا، انگلستان، اروپا و جنگ در عراق. ویلیام شوکراس. ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی. تهران: نشر پیکان، ۱۳۸۵. ۲۴۵ ص. ۲۶۰۰۰ ریال.

«موافقتنامه با فرانسه نخستین گام واقعی به سوی تولید نخستین بمب اتمی عربی است.»

صدام حسین (۱۹۷۵)

ما سلاحهای میکروبی و شیمیایی را برای رویارویی با ایرانیان و صهیونیست‌ها تولید کرده‌ایم.»

طارق عزیز

(صص ۹۰ و ۱۰۳)

حمله به عراق به رهبری امریکا و با همکاری نزدیک انگلستان و چند کشور دیگر در سال ۲۰۰۳ مهمترین رویداد سیاسی - نظامی چند سال گذشته بوده و تأثیر قاطعی بر تحولات سیاسی منطقه و جهان، به ویژه خاورمیانه داشته است. خبرهای مربوط به عراق پس از گذشت چهار سال هنوز در صدر اخبار رسانه‌های جهانی قرار دارند. یکی از ویژگیها در مواجهه با این اقدام، مخالفت‌های وسیعی بود که هم از جانب بسیاری دولتها و هم از سوی مردم کشورهای زیادی از جهان صورت گرفت. حتی در کشورهای امریکا و انگلیس که حکومتها سلسله جنبان این حمله بودند، شمار مخالفان چه در میان سیاستمداران و چه در میان مردم اندک نبود. مشکلاتی که اشغال عراق به وجود آورده و گریبانگیر امریکا شده به مخالفان جسارت و اعتماد به نفس بیشتری بخشیده است. نیز اینکه مشخص شد عراق آن گونه که ادعا می‌شد زرادخانه عظیمی از سلاحهای کشتار جمعی نداشته است سبب حق به جانب شدن مخالفان گشته است.

در مورد وقایع سیاسی جهان در ایران معمولاً کنجکاوها از حد شنیدن و دیدن اخبار در رادیو و تلویزیون و خواندن روزنامه‌ها فراتر نمی‌رود. از کتابهای فراوانی که معمولاً در مورد وقایع مهم روز در جهان منتشر می‌شوند، هر از گاهی شاید یکی دو کتاب به فارسی ترجمه شوند که معمولاً هم در رده کتابهای پرفروش قرار نمی‌گیرند. حال آنکه کتاب چون به نحوی گسترده‌تر و عمیق‌تر به شرح و تحلیل هر رویدادی می‌پردازد خواندنش برای فهم دقیق‌تر و بهتر رویدادها ضرورت دارد. البته وضع این گونه کتابها در ایران منحصر به دوران کنونی نیست، می‌توان گفت که انتشار ترجمه این گونه کتابها تقریباً در تمام دور آنها کمتر مورد توجه ناشران ایرانی بوده است. از کارهای پراکنده‌ای که صورت گرفته اگر بگذریم، مترجم همین کتاب، دکتر مهدوی که دیپلمات بازنشسته است چندین کتاب خوب در همین حوزه را در سالهای اول انقلاب به فارسی ترجمه کرده است. همچنین انتشارات روزنامه اطلاعات نیز تا حدودی به نشر این گونه کتابها می‌پردازد که البته بیشتر به خاطر راجال برجسته جهان نظر دارد.

هم پیمانان که در این گفتار چکیده‌ای از مطالب آن را ارائه می‌کنیم عنوان اصلی‌اش آن است و در سال ۲۰۰۴ یعنی پس از گذشت کمتر از یک سال از حمله به عراق منتشر شده است. نویسنده کتاب ویلیام شوکراس، روزنامه‌نگار پرآوازه انگلیسی است که کتاب آخرین سفر شاه به قلم اوست که در آن به شرح زندگی شاه پس از سقوط وی پرداخته است. ترجمه این کتاب توسط همین مترجم نخستین بار در سال ۱۳۶۹ منتشر و در کمتر از چندماه چهار بار تجدید چاپ شد و احتمالاً پرفروش‌ترین کتاب از میان نمونه‌های مشابه در زبان فارسی بوده است.

همان گونه که اشاره شد، موضوع این کتاب شرح چگونگی حمله امریکا و انگلیس و چند کشور اروپایی دیگر به عراق و مسائل مرتبط با آن است. شوکراس مدافع حمله به عراق است و این دیدگاه اکنون حتی در میان خود انگلیسی‌ها و امریکایی‌ها طرفداران کمتری دارد. اما

تصور می‌کنم اهمیت کتاب او بیشتر در همین باشد؛ چون از دیدگاه مخالفان کمابیش اطلاع داریم. البته هر چند شوکراس در مجموع موافق این اقدام است، ولی انتقادهایی هم نسبت به نحوه انجام آن دارد.

در هم کوبیدن برجهای تجاری در نیویورک در حمله‌ای غافلگیرانه و اعجاب‌انگیز در سال ۲۰۰۱ امریکا را وحشتزده کرد و آسیب‌پذیری‌اش را که آنقدر مغرور و با اعتماد به نفس بود به او یادآور شد. گفته شده ساختمان مشهور وزارت دفاع امریکا «پنتاگون» به دلیل اینکه امریکا تصور چنین



حملاتی را نمی‌کرده فاقد سیستم پدافندی بوده است! پس از این رویداد، امریکا به سرعت در صدد برآمد تا از حوادث مشابه و احتمالی بعدی پیشگیری کند و این کار را در خشکاندن سرچشمه‌های این اقدام دید؛ یعنی مقابله با کشورهایی که جایگاه تروریست‌ها بودند. نخستین کشور، افغانستان بود که با سلطه طالبان تبدیل به دشمن سرسخت غرب شده بود. و البته ناگفته نماند که در ایجاد زمینه مساعد برای پرورش طالبان خود امریکایی‌ها - برای مقابله با شوروی‌ها در زمان اشغال افغانستان - سهیم بودند. مأموران اطلاعاتی غرب هنگامی که توانستند اردوگاههای آموزشی القاعده را در افغانستان بازرسی کنند از کشف اینکه تروریست‌ها بیش از آنچه گمان می‌رفت در ساخت بمبهای کثیف (سلاحهای رادیولوژیکی، شیمیایی و میکروبی) پیش رفته‌اند وحشتزده شدند.

پس از حمله به افغانستان و سقوط رژیم طالبان تصور نمی‌شد که امریکا دست به تهاجم گسترده دیگری بزند. خصوصاً به نظر نمی‌آمد عراق هدف بعدی باشد. اما رژیم عراق با حمله به کویت در سال ۱۹۹۱ و پیش از آن با حمله به ایران ماهیت تجاوزکارانه‌اش را نشان داده بود. پس از حمله‌ای که به رهبری امریکا با ائتلاف شماری کشورها برای بیرون راندن قوای عراق از کویت صورت گرفت، تصور می‌شد که این اقدام به سقوط صدام حسین منجر خواهد شد. اما جورج بوش، پدر رئیس جمهور فعلی که در آن هنگام رئیس جمهور امریکا بود، کوششی در این راه نکرد. البته برای این عدم اقدام دلایلی گفته شده است؛ از جمله اینکه بوش امیدوار بود با تزلزل که در حکومت صدام پدید آمده خود مردم عراق او را ساقط کنند. اما آن گونه که در همین کتاب به آن اشاره شده، به دلیل برخی از اشتباهات نیروهای ائتلاف دست صدام در سرکوب نیروهای مخالف باز گذاشته شد و او توانست با سرکوب مخالفان از سقوط حکومتش جلوگیری کند. ظاهراً آنچه انگیزه اصلی حمله به عراق بود، گذشته از سابقه تجاوزطلبی، تلاش صدام حسین در تولید سلاحهای کشتار جمعی بود.

در این چند سالی که از حمله امریکا به عراق می‌گذرد نظریاتی درباره انگیزه امریکا از این حمله مطرح شده است. برخی تسلط بر منابع نفتی و برخی منافع ترانزیت‌های تسلیحاتی را انگیزه این اقدام می‌دانند و بعضی هم کنترل منطقه را. خصوصاً با توجه به اینکه پس از تسخیر عراق حجم عظیمی از سلاحهای کشتار جمعی مشاهده نشد، این دیدگاه را تقویت کرده که این حمله باید با انگیزه‌های دیگری صورت گرفته باشد. نگاهی به تاریخچه اقدامات امریکا در مداخله در امور جهانی شاید موضوع را کمی روشنتر کند.

زمانی که ایالات متحده امریکا وارد جنگ جهانی دوم شد، و حتی پیش از آن، سیاستگذاران این کشور اعتقاد داشتند که امریکا به جای بریتانیای کبیر عهده‌دار رهبری جهان شده است. جیمز فورستال وزیر دفاع امریکا در سال ۱۹۴۱ گفت امریکا باید قدرت مسلط قرن بیستم باشد. برخی عقیده دارند دلایلی که بوش و بلر در مورد لزوم خلع سلاح عراق اقامه کردند بسیار به «هنشور آتلانتیک» شباهت داشت.

اما نظریه پیشگیری، نظری منحصر امریکایی نیست و تنها به «محافظه کاران نو» تعلق ندارد. بیش از نیم قرن پیش، در سال ۱۹۵۱، برتراند راسل فیلسوف شهیر انگلیسی که یکی از برجسته‌ترین فعالان در زمینه مبارزه با سلاحهای هسته‌ای بود، پیشنهاد کرد

به منظور پیشگیری از استفاده اتحاد شوروی از سلاحهای هسته‌ای، به آن کشور حمله پیشگیرانه شود. همچنین در سال ۱۹۶۲، در خلال بحران موشکی کوبا که بحث درباره گزینهای حقوقی و اشیانگتن مطرح بود، وزارت دادگستری کیندی متذکر شد که منشور سازمان ملل متحد اقدامات پیشگیرانه یک جانبه را در دفاع مشروع پیش از وقوع حمله مسلحانه منع نکرده است.

در سالهای پایانی دهه ۱۹۹۰ در حدود ۲۰۰ هزار نفر در برابر چشم اروپاییان در بالکان به قتل رسیدند. این امریکا بود که با مداخله خود به این کشتار خاتمه داد. در سال ۲۰۰۱ نیز امریکا حکومت طالبان را ساقط کرد.

شو کراس پس از بیان این مطالب می گوید البته نتایج به دست آمده در بوسنی، کوزوو و افغانستان بسیار دور از کمال مطلوب است، ولی اوضاع این کشورها به مراتب بهتر از آن است که پیش از این بود. وی تنها امریکا را توانا به این اقدامات می داند و به نظر وی مشارکت [مداخله] امریکا برای دنیا امری ضروری است.

شو کراس می نویسد در قرن بیستم اروپا دو بار ثابت کرد که به تنهایی توانایی ایستادگی در برابر خودکامگی را ندارد. بدون مداخله ایالات متحد احتمال می رفت اروپا یا نازی ها همکاری کند یا تحت نظارت اتحاد جماهیر شوروی قرار گیرد. اومی گوید این موضوع قابل بحث است که عدم ایستادگی برخی کشورهای بزرگ اروپایی در برابر تهدید صدام در سال ۲۰۰۳ نشان داد که آنان مانند سال ۱۹۳۶ که در زور آزمایی با نیروی تهدید کننده هیتلر شکست خوردند، این بار هم می توانند کوتاه بیایند. در دوران جنگ سرد نیز به گفته او اگر گسترش دائمی قدرت نظامی و مالی امریکا نبود شوروی فرو نمی پاشید. اروپا یکسره به تضمین های امنیتی امریکا در دوران جنگ جهانی دوم و جنگ سرد وابستگی داشت؛ در حدود ۶۰ سال.

اما آلمان و فرانسه نیز همیشه سودای رهبری بر اروپا را داشته اند. پیشینه فرهنگی و نیز تاریخ آنها که در دورانی در اوج اقتدار بوده اند محرک این تمایل است. اما به نظر شو کراس در دل رهبری فرانسه و آلمان بر اروپا تناقضی وجود دارد که او آن را از قول کلودیو ویلیز، تاریخ نگار و اقتصاددان شیلیایی که با طنز و شیطنت بیانش کرده است نقل می کند: «ممکن است ارتشهای فرانسه و آلمان زیباترین لباسهای نظامی، براق ترین پوتینها، بهترین آلات موسیقی برای رژه رفتن... و هیجان انگیزترین وقایع نامه ها از نبردهایی را که کرده اند داشته باشند، ولی در عین حال دست و بالشان با کمترین پیشینه موفقیت در عملیات نظامی بسته است.» او خاطر نشان می کند آخرین باری که آلمان در جنگ پیروز شد، هنگامی بود که پروسی ها در ۱۸۷۰ در سدان فرانسویان را شکست دادند. و آخرین پیروزی فرانسه در ۱۸۰۹ در و آگرام بود. در سده بیستم شمار زیادی سرباز انگلیسی زبان نه یک بار، بلکه دو بار فرانسه را در ظرف چند دهه نجات داده اند. آنگاه پس از ۱۹۴۵، همان انگلیسی زبانان به یاری قاره اروپا شتافتند، و هنوز هم سربازان نشان در بسیاری از کشورهای اروپایی باقی هستند، زیرا بی رغبتی یا بی کفایتی اروپاییان - یا هر دو - در دفاع از خودشان ثابت شده است.

ژاک شیراک گفته بود: «ما نیاز به وسایلی برای تلاش بر ضد سلطه جویی امریکا داریم» و رومانو پوردی نیز گفته که اکنون یکی از هدفهای اصلی اتحادیه اروپا ایجاد «یک ابرقدرت در خاک اروپاست که بتواند با ایالات متحده امریکا برابری کند». شو کراس این حرفها را خیالپردازی می داند. به گفته او نابرابری هزینه های نظامی در دو سوی اقیانوس اطلس به تنهایی کافی است که ثابت کند اروپا هرگز تبدیل به ابرقدرتی نخواهد شد که بتواند با ایالات متحده برابری کند. هزینه های نظامی ایالات متحده در سال ۲۰۰۳ بالغ بر ۲۷۶ میلیارد دلار بوده است، در حالی که هجده شریک آن در ناتو مجموعاً ۱۴۰ میلیارد دلار هزینه کرده اند.

با توجه به آنچه گفته شد می توان تا حدودی به علت مخالفت فرانسه و آلمان با حمله به عراق به رهبری امریکا پی برد. اما موضوع تنها به پیشینه تاریخی و سودای رهبری آلمان و فرانسه بر اروپا محدود نمی شود. حضور صدام حسین بر مسند قدرت به ویژه برای فرانسه منافع مالی عمده داشت. ژاک شیراک رئیس جمهور سابق فرانسه، از دیرباز بزرگترین دوست بیگانه صدام حسین بوده است. وی صدام را دولتمردی بزرگ و دوست شخصی خویش نامید. صدام در مصاحبه ای اشاره کرده بود که همه احزاب سیاسی فرانسه خواه چپ گرا و خواه راست گرا از دوستی با عراق به خود می بالیدند. گذشته از قراردادهای تجاری پرسود فرانسه با عراق در دوران تحریم عراق نیز فرانسه یکی از بزرگترین شرکای بازرگانی عراق شد. اما گذشته از منافع اقتصادی، نیرو گرفتن جامعه مسلمانان در فرانسه عامل دیگری بود که فرانسه را در مواجهه با کشوری مسلمان به احتیاط وامی داشت. در حال حاضر ده درصد جمعیت فرانسه عرب نژاد هستند و این درصد مرتباً افزایش می یابد. هنگامی که از دو ویلین وزیر خارجه وقت فرانسه پرسیدند فرانسه مایل است در این جنگ صدام برنده شود یا ائتلاف انگلیس و امریکا، او از پاسخگویی خودداری کرد. نظر سنجی ای در فرانسه نشان داد که یک چهارم فرانسویان مایل اند صدام برنده شود. شو کراس در کتابنامه کتاب (ص ۲۶) به نقل از سندی رسمی دیدگاههای واقعی فرانسه را درباره سلاحهای کشتار جمعی آورده است که

حاوی سخنان وزیر خارجه وقت فرانسه در شورای امنیت است. سخنان ویلین نشان می دهد که فرانسه کاملاً آگاه و نگران از تواناییها و برنامه های تسلیحاتی عراق است. اما عوامل پیشگفته مانع از آن بود که فرانسه موضعی روشن و قاطع در برابر صدام اتخاذ کند.

در آلمان نیز مخالفت با امریکا در حمله به عراق نمودی بارز داشت. برای نخستین بار از سال ۱۹۴۵ مبارزات انتخاباتی آلمان با شعارهای ضد امریکایی انجام گرفت و قهرمان آن برنده شد. بوش رفتار شورود را خیانت شخصی شمرد. دستیاران بوش می گفتند که پیش از آن شورود شخصاً به او اطمینان داده بود که در مبارزات انتخاباتی از مسئله عراق بهره برداری نخواهد کرد. بوش که این وعده را از یاد نبرده بود، از تلقن تبریک به شورود خودداری کرد. ولی از پاریس دسته گل های بسیاری برای شورود رسید.

با این حال کشورهای اروپای شرقی به ویژه لهستان همکاری نزدیکی با امریکا داشتند. انگیزه اصلی آنان به خاطر نقشی بود که امریکا پیش از آن در رهایی کشورشان از کمونیسم ایفا کرده بود. همچنین اسپانیا و ایتالیا نیز از کشورهای بون که در کنار امریکا قرار گرفتند.

این ناسازگاری میان شماری از کشورهای اروپایی و امریکا، بزرگترین شکاف را در میان متفقین پس از سال ۱۹۴۵ پدید آورد. یکی از مفسران سیاسی انگلیسی نوشت: «روشنفکران اروپایی امریکا را خطری بزرگتر از صدام حسین می بینند و بر ضد آن فریاد سر می دهند. همه آنان از ایالات متحده با واژه های امپراتوری، سلطه گر، و آزمند نام می برند.»

هم پیمانان فصلی در بیش از ۳۰ صفحه با عنوان «رئیس جمهور بوش و نخست وزیر بلر» دارد. در این فصل ضمن توصیف خصوصیات این دو به وجه تشابه میان رئیس جمهور امریکا و نخست وزیر انگلیس، چه از لحاظ ویژگیهای اخلاقی و فردی و چه از لحاظ نگرش سیاسی پرداخته شده است. شو کراس می نویسد بوش هنگامی که زمام امور را به دست گرفت محافظه کار نبود، بلکه مصلحت گرا بود. اما حادثه ۱۱ سپتامبر به محافظه کاران نافرستی داد که دیدگاههایشان را درباره جهان و نقشی که امریکا می تواند در آن ایفا کند تحمیل کنند.

البته پیش از واقعه سپتامبر نیز محافظه کاران نو در دولت او قدرت زیادی داشتند. نکته جالب توجه این است که برخلاف تصور رایج که بلر را کاملاً دنباله رو بوش تلقی می کند او این گونه نبوده است. شو کراس می نویسد بلر حتی از دوران ریاست جمهوری کلینتون قائل به این بود که امریکا باید نقش فعالی در خاتمه بخشیدن به بحرانهای بین المللی

چاپار

پیشرو در ارائه خدمات کتابداری و اطلاع رسانی

- فروش تجهیزات کتابخانه‌ای (لوازم جوبی، کاغذی و فلزی) با کیفیت
- خدمات مطابقت مطلوب و استاندارد
- تهیه منابع اطلاعاتی (کتاب، نشریه، نرم افزارهای کتابخانه‌ای) داخلی و خارجی
- ارائه خدمات فهرست نویسی، نمایه سازی، چکیده نویسی و آماده سازی منابع اطلاعاتی
- طراحی و راه اندازی کتابخانه‌ها و مراکز اطلاع رسانی



آدرس: تهران - خیابان ولیعصر (عج) - بالاتر از میدان ولیعصر (عج) بعد از تقاطع خیابان زینت کهنه شهید نورمفیش - پتک ۴۰ تلفن: ۸۸۸۹۶۷۸۰، تهران: ۸۸۹۰۳۷۷۹۸

www.chaparlib.com

از جمله بحران بوسنی ایفا کند.

بلر همچنین اعلام کرد کوزوو نخستین جنگ «ترقیخواهانه» است و ادعا کرد بر خلاف جنگهای گذشته که بر اساس سیاست زور یا منافع ملی صورت می گرفت، این جنگ «بر یک اصل اساسی که لازمه پیشرفت بشریت می باشد استوار است که می گوید هر فرد، بدون توجه به نژاد، مذهب، و محل تولد، حق مسلم زندگی آزاد و عاری از سرکوب را دارد». همچنین بلر فعلا نه تلاش کرد تا سازمان ملل را متوجه وسعت دامنه خطری که صدام آفریده بود بنماید و در مقابله با آن همکاری کند. به دنبال اصرارهای او بود که بوش در سخنرانی اش در مجمع عمومی، سازمان ملل را به چالش طلبید تا نشان دهد می تواند نهادی مؤثر باشد و قادر است قطعنامه های الزامی خود را که بارها و در طول سالیان دراز علیه صدام صادر کرده بود به موقع اجرا گذارد.

گفتمان مذهبی بوش از نظر افراد دین گریز، شکاکان، و حتی خدانشناسان اروپایی نگران کننده است. در آمریکا کلیساها در حال گسترش هستند و بیش از ۷۰ درصد مردم روزهای یکشنبه به کلیسا می روند. اما در اروپا روز به روز ایمان به خدا کمتر می شود. در نظر اروپاییان بوش که با خدا کنار آمده فردی خطرناک به شمار می رود. شیراک و شوردر در انکار مذهب به خود می بالند. خاویر سولانا مسئول سیاست خارجی اتحادیه اروپا در سال ۲۰۰۲ گفت: «نقش مذهب در سیاست خارجی آمریکا، برای اروپاییان دشواری آفریده است... ما به طور کلی غیرمذهبی هستیم. ما جهان را در چنین وضع سیاه و سفیدی نمی بینیم». اما دست کم یک رهبر اروپایی هست که در عقاید مسیحی با بوش شریک است: تونی بلر.

پس از سرنگونی صدام حسین این پرسش مطرح شد که آیا او زرادخانه بزرگی از سلاحهای کشتار جمعی داشته که تجاوز دولت آمریکا به عراق را توجیه کند؟ چنین زرادخانه عظیمی البته در عراق پیدا نشد، اما صدام دانش و نیت این کار را داشت و تنها فاقد مواد و وسایل شکستن اتم بود. شاید اشتباه سیاستمداران آمریکایی بود که کوشیدند رابطه ای میان القاعده و صدام برقرار کنند؛ رابطه ای که بلر کمتر بر آن تأکید می کرد. به گفته یکی از نویسندگان، با سوابقی که صدام در زمینه تجاوز به همسایگانش، منضم کردن یک کشور عضو سازمان ملل به خاک خود، اعلام رسمی دستیابی به سلاحهای هسته ای، استفاده از سلاحهای شیمیایی بر ضد شهروندان خود و... دارد آیا در مقایسه با دیگر کشورها از موقعیتی مساوی برخوردار است.

بعدا معلوم شد بلر به پارلمان انگلیس گفته است که کمیته مشترک اطلاعات دولتی (که گزارشهای سازمانهای امنیتی را تطبیق می کند) به او هشدار داده که هیچ مدرکی حاکی از اینکه عراق سلاحهای میکروبی و شیمیایی در اختیار القاعده نهاده است وجود ندارد. کمیته همچنین هشدار داده بود که «با اقدام نظامی علیه عراق، خطر القاعده افزایش خواهد یافت». و استدلال کرده بود که سرنگونی حکومت صدام «خطر افتادن فناوری سلاحهای شیمیایی و میکروبی با عناصر ترکیب کننده آنها به دست تروریستها و نه لزوما القاعده را، گسترش خواهند داد».

بلر این هشدار را با برخی اعضای کابینه اش و نه با پارلمان در میان گذاشته بود. او بعدها گفت به این نتیجه رسیده بود که در حالی که جنگ در عراق ممکن بود جنگ با تروریسم را تشدید کند، خطر بزرگتر این بود که با انفعال، رابطه ای میان تروریسم و سلاحهای کشتار جمعی ایجاد شود.

رولف اکیوس دیپلمات سوئدی که در سالهای ۱۹۹۰ نخستین رئیس آنسکام بود، استدلال می کرد خرده گیری از بوش و بلر به خاطر نا کامی در یافتن سلاحهای موزوم «تحریف واقعیت و ناچیز شدن تهدیدی عمده علیه صلح و امنیت بین المللی است». او می گفت: «سیاست عراق از ۱۹۹۱ به بعد نه تولید مواد جنگی، بلکه تمرکز بر طرح ریزی و مهندسی با هدف فعال ساختن تولید و نقل و انتقال مواد جنگی و مهمات به سوی میدان جنگ بوده است. بسیاری از این عملیات در کارخانه های عادی انجام می گرفته است. ترکیبی از پژوهشگران، مهندسان، مهارتهای فنی، مجریان و شیوه های تولید انبوه، عراق را تبدیل به یک تهدید شیمیایی کرد، نه جنگ افزارهای شیمیایی و طبل های زنگ زده آن».

گروه بررسی عراق صریحا اعلام کرد که نمی تواند ادعاهای انگلستان و آمریکا را تأیید کند که سلاحهای کشتار جمعی عراق تهدیدی فوری بوده است. ولی در عین حال تلاشهای گسترده صدام در نابود کردن مدارک، پخش مواد، کار شکنی، و حتی تهدید جست و جو کنندگان را نشان می داد. پرونده ها را سوزانده بودند، کامپیوترها را خراب کرده بودند و در تاریکی به اعضای گروه شلیک کرده بودند.

اما بحران عراق ذهن سیاستمداران را متوجه وجه دیگری از مسائل کرد. اینکه حاکمیت مستلزم مسئولیت است و نه تنها اعمال قدرت. از سیرالئون تا سودان و از آنگولا تا بالکان، از کامبوج تا افغانستان، شمار انبوهی انسان وجود دارند که بیش از سخنان محبت آمیز از جامعه بین المللی انتظار دارند. در رواندا حدود ۸۰۰ هزار نفر به قتل رسیدند که نتیجه کوتاهی دسته جمعی دولتهای افریقایی، اتحادیه اروپا و دولت کلینتون بود که تلاش می کردند به فاجعه رواندا برچسب کشتار جمعی زده نشود تا بر اساس حقوق بین المللی نیاز به واکنش

بین المللی برای جلوگیری و تنبیه عاملانش نداشته باشند.

کوفی عنان نخستین کسی است که پذیرفت وظایفی وجود دارد که سازمان ملل قادر به انجامشان نیست. او همچنین متوجه شد که کشورهای عضو غالباً از ارجاع مسائل خود به سازمان اهمال می کنند. امروزه بسیاری از دولتهای جمله آمریکا، انگلستان، فرانسه، و سایر کشورهای عضو ناتو و روسیه عقیده دارند که حق دفاع مشروع نه تنها در جایی که حمله مسلحانه صورت گرفته به کار می رود، بلکه در جایی هم که حمله مزبور قریب الوقوع به نظر می رسد مجاز است.

میلوسویچ در اوایل سال ۲۰۰۰ به این هشدار اعتنا نکرد که اگر حمله به مسلمانان کوزوو را متوقف نسازد، بمباران خواهد شد. تصویب قطعنامه ای در این مورد از سوی شورای امنیت ناممکن بود، زیرا روسها روشن ساخته بودند که آن را تو خواهند کرد. با این همه ناتو به رهبری تونی بلر به رغم اعتراضات همان کسانی که با اقدام در عراق مخالفت می ورزیدند، به بلگراد حمله کرد. در نتیجه مسلمانان کوزوو از پاکسازی قومی نجات یافتند و سرانجام میلوسویچ سرنگون شد. شو کراس می پرسد آیا چنین کاری بدون قطعنامه شورای امنیت غیر اخلاقی و نادرست بود؟ شورای امنیت بعداً به اقدام ناتو مشروعیت بخشید.

هنگامی که استدلال می کنند نظریه پیشگیری می تواند به قانون جنگل منجر شود انسان و ادار به تأمل می شود. ولی بی اعتنائی به مصوبات شورای امنیت، کاری که صدام بیش از یک دهه کرد نیز هدفهای اصلی سازمان ملل را به سخره می گیرد.

اما پس از حمله به عراق، تقریباً هیچ یک از پیش بینی های شوم و هشدارهای ترسناکی که مخالفان جنگ کرده و داده بودند تحقق نیافت. هیچ مقاومت چشمگیری صورت نگرفت. عراقی ها تا پای مرگ نجنگیدند. پای اسرائیل به جنگ کشیده نشد و خیابانهای شهرهای عربی از ششم منفرج نشد. شمار تظاهرات ضد آمریکایی در سراسر خاورمیانه، کمتر از زمان جنگ خلیج فارس بود.

شو کراس می نویسد حمله به عراق پیروزی تاکتیکی در خشنانی بود، ولی مدیریت جدید آمریکا در چند هفته نخست مصیبت بار بود. مقامات آمریکایی در نیمه ماه مه، پیروزی شان را در عراق «موفقیت فاجعه آمیز» توصیف می کردند. به خوبی روشن بود که پنتاگون فکر چندانی برای عراق پس از صدام نکرده است.

یکی از نخستین بحرانهایی که سر باران ائتلاف قادر به رویارویی با آن نشدند، بساط غارت و چپاول بود. مرتکبان این کار دهها هزار مجرمی بودند که صدام پیش از جنگ آنان را دسته جمعی از زندان آزاد ساخته بود. بعضی ها قصد داشتند با این کار پیروزی را برای مردم عراق تبدیل به شکست کنند. از ۲۳ وزارتخانه در بغداد ۱۷ تا ویران شد. حتی بیمارستانها و برخی مراکز خدماتی از این حمله ها در امان نماند. هدف آشکار سیاسی این خرابکاریها جلوگیری از آن بود که اشغالگران بتوانند اقتصاد مملکت را دوباره به کار اندازند. تسهیلات رفاهی مسئله ساز بود. البته پیش از جنگ نیز عراق در زمینه رفاه مشکلات عمده داشت.

عراق هیچ گاه نتوانسته بود نیروی برق کافی حتی برای بغداد تولید کند. صدام در شهرهای دیگر خاموشی برقرار کرده بود تا چراغهای پایتخت را روشن نگه دارد.

و سرانجام تأثیر حمله به عراق بر دنیا چه بود؟ به گفته شو کراس به نظر می رسد گورهای دسته جمعی، اتاقهای شکنجه، زندانهای کودکان، و چیزهای وحشتناک دیگری که در خلال ماههای آوریل و مه هر روز در عراق آزاد شده کشف می شد، تأثیر ناچیزی بر رسانه های گروهی غرب داشته است. تقریباً هیچ رهبر یا روشنفکر غربی نمی پذیرفت که حکومتی پست و هرزه که عربهای دیگر را به قتل می رساند از کار برکنار شده است. به جای آن در مصر شعاری جدید رایج شده بود: «جهنم صدام بهتر از بهشت آمریکا است». رسانه های غرب مدام با هر اصلاحی که در عراق صورت می گرفت خصومت می ورزیدند.

واکنش اکثر روشنفکران در کشورهای غربی نیز منفی بود. در واکنش به این برخورد یکی از مورخان اظهار شگفتی کرد که چرا برای این همه اشخاص، نفرت باطنی از آمریکا این چنین مهم است که به سادگی نمی توانند ببینند که عراقی ها از خلاصی از سردمگشان صدام شادمانند.

اما در خود عراق، نظرسنجی ها نشان داد که تنها ۷ درصد عراقیان خواهان بازگشت صدام به مسند قدرت اند. ۴۳ درصد انتظار داشتند زندگی شان ظرف یک سال بهتر شود و ۱۶ درصد چنین انتظاری نداشتند. ۵۴ درصد امیدوار بودند وضع زندگی شان ظرف ۵ سال بهبود یابد. تنها ۱۳ درصد مایل بودند سر باران انگلیسی و آمریکایی بی درنگ کشورشان را ترک گویند.

در خاورمیانه کاری نظیر کوشش فعلی در عراق سابقه نداشته است. تونی بلر استدلال می کند که براندازی حکومت صدام یاغی و وعده برپایی کشوری آبرومند به جای آن «درست ترین کاری بود که می شد کرد». اما اکنون شاهد هستیم که انجام این کار با چه دشواریهایی روبه رو شده است.

*عنوان این گفتار نقل از کوفی عنان است.